

درخواست یاری از آزاداندیشان

خواننده‌ی گرامی، نوشته‌ای را که در زیر می‌خوانید اندیشه‌هایی هستند که بیشتر آنها نادرست و از کژگمانی من سرچشمه گرفته‌اند. امیدوارم که بیشتر آنها دروغ باشند و بی‌گمان بیشتر آنها با کاستی‌های بسیاری همراه هستند. ولی با پنهان ساختن اندیشه‌ی نادرست کاستی‌های آن از میان نمی‌روند و تنها در همپرسی امکان آن وجود دارد که انسان راهنمایی بشود و نادرستی‌های اندیشه‌اش را برکنار کند. از این روی خواهشمندم که دستکم بخشی از کاستی‌ها و نادرستی‌هایی را که شما، گرامی خواننده، شناسایی می‌کنید به من نشان بدهید تا راهنمایی بشوم. هر اندیشه هر اندازه هم نادرست باشد بی ارزش نیست، پیشاپیش از راهنمایی شما سپاسگزارم.

در جهان امروز انسان در جایی از گردانه‌ی "پیشرفت تمدن" زاییده می‌شود. ارزش‌های اجتماعی، چه مادی و چه ذهنی باشند، سازگار با این تمدن، پیشاپیش تعریف شده‌اند و به انسان خورنده می‌شوند. شگفتی‌های این تمدن او را خواه ناخواه برای پذیرش و پرورش این جریان آماده می‌سازد و نه زمان آن را دارد و نه معیاری که بتواند راه پیشرفت یا ساختار این تمدن را شناسایی و ارزشیابی کند.

در این گردانه که شتابان در گردش است معیارهایی*، برای بررسی و سنجش پدیده‌های اجتماعی در بینش انسان مدرن جاسازی می‌شوند که او با آنها زشتی یا زیبایی، نیکی یا بدی را، در سوی همان گردش، شناسایی کند. نیازهای این انسان، که با نیروی چرخش این گردانه پیوند دارند، پیشاپیش در راه پیشرفت او گذارده می‌شوند. شگفتی‌های این تمدن انسان را به دنبال خود بند کرده و انسان به این گردانه بند شده است و او گردانه را با خود می‌کشد.

(* وژنه‌نامه و فرهنگ نامه‌های گوناگون

سازمانهای گوناگونی* برای آموزش این انسان تازه وارد آماده شده و دانشی را که او، برای گردش این گردانه، بخواهد به او می‌آموزند تا بتواند نیازهای خود را برآورد و همراه "پیشرفت تمدن" گام بردارد. با این وجود پیشرفت این تمدن آن اندازه تند و تیز است که برخی از این کاروان پس می‌مانند و در گرد و غبار پسمانده‌ی آن به دنبال پیشروندگان، لنگان لنگان، جان می‌کنند و آن کس هم که اندکی درنگ کند از این گردونه به بیرون پرتاب می‌شود.

(* از دبستان تا پایان دانشگاه‌ها

برای فرمانروایان جهان مردمان بسان مهره‌های خودکامه و چشم بسته‌ای هستند که به بازی گرفتن آنها بسیار شادی بخش است. آنها می‌دانند که این مهره‌ها، که در گروهی آنها به چرخش افتاده‌اند، به دنبال تمدن امروز کشیده می‌شوند و ناچارند که به آنسویی بچرخند که گردانه می‌چرخد.

آرمان فرمانروایان ایجاد بازار جهانی* برای فروش کالاهایی است که آنها تولید می‌کنند. برای آنها، دانش دانستنی‌هایی است که بر میزان تولید آنها بیافزاید و از هزینه‌ی آنها بکاهد، کشوری آزاد است که برای کالای تولید شده‌ی آنها بازارساز باشد، اندیشه‌ای پرورده می‌شود که انگیزه‌های انسان را با گردش و شتاب این جریان هماهنگ سازد، معیار سنجش همه‌ی پدیده‌های و ارزش‌های اجتماعی پول است.

(* برنامه‌های دراز مدت ابرقدرت‌ها

البته در سرشت انسان کشش‌ها و نیازهای دیگری هم وجود دارند، بسان آزاد زیستن، دوست‌داشتن، شادی کردن،

پرواز دادن اندیشه‌ها و آرزوها و به آنها پرداختن، که این نیازها در آرمان فرمانروایان نوشته نشده‌اند ولی آنها با همین کشش‌ها و نیازها شگفتی‌های تمدن امروز را درخشان می‌کنند. این است فرمانروایان با این انگیزه‌ها و نیازهای انسان دشمنی ندارند.

تمدن امروز در زمینه‌ی الکترونیک، با ساختن رایانه‌های تندکار و پرزور، زنده و روینده است و با نیرویی شگرف جایگزین همه‌ی تمدن‌های پیشین شده است. رایانه‌ها با دانش و آگاهی‌هایی که دشواری‌های زیستن را، در این گردانه، آسان می‌کنند برنامه‌ریزی می‌شوند. راستای خواسته‌های فرمانروایان در مخبرگ‌های رایانه‌ها برای جنبش و جویندگی برنامه‌ریزی شده‌اند و به جای اندیشه‌ی انسان به کار گرفته می‌شوند. یعنی آگاهی‌ها و دانستنی‌هایی که این تمدن برای پیشرفت نیاز دارد در مخبرگ‌های رایانه‌ها انبار شده‌اند. از این روی پیوسته از پیوندهای اندیشه‌ی همگان با زندگی کاسته می‌شود و مردم داوری را در مورد شناخت راستی به رایانه‌ها واگذار می‌کنند.

اگر زمانی به گذشته بازگردیم می‌بینیم، مردمی که بینش آنها از ارزش‌های فرهنگی خودشان ساختار یافته بود، آرزوها و ارزش‌های اندیشه‌ی خود را در پیکر دلآوران خود می‌ریخته‌اند، آنها آرمان‌های خود را ناخودگاه بر بینشی استوار می‌کرده‌اند که ارزش‌های اجتماعی آنها بوده‌اند. اکنون که بینش مردمان پیش‌نویس می‌شود ارزش‌ها و آرزوهای آنها هم پیش‌نویس شده در دهان و ذهن آنها گذارده می‌شوند. آرمانی از درون آنها تراوش نمی‌کند که راه رسیدن به آن را جویا شوند. ارزش‌های جامعه‌ی ما را کمتر می‌توان با خرد و اندیشه‌ی گذشتگان سنجید و هرگز نباید آنها را برابر انگاشت. برای اینکه تفاوت پیشرفت این تمدن جهانی را با تمدن مردمان گذشته روشن‌تر بشناسیم اندکی به خواسته‌ها و آرزوهای پیشینیان و نیز به بالندگی و سرفرازی‌های مردمان امروز می‌پردازیم.

آرزو و بینش پیشینیان را می‌توان تا اندازه‌ای از داستان‌ها و اسطوره‌های آنها برداشت کرد. خدایان و دلآوران هر مردمی برآیندی از بینش و ساختاری از منش و آرزوهای آن مردم بوده‌اند. (البته خدایان و دلآورانی که از فرهنگ خود آنها پیدایش کرده بوده‌اند نه آنهایی که بر آن مردم وارد شده باشند). می‌بینیم که خدایان بابل، یونان، روم، هند، چین نسبت به جهان‌بینی و منش گوناگون این مردمان نسبت به یکدیگر گوناگون هستند. چون ارزش‌های فرهنگی این مردمان با یکدیگر برابر نبوده است. از این روی آنها منش‌هایی را که ستایش می‌کرده‌اند در کردار خدایان نیک و منش‌هایی را نکوهش می‌کردند در کارکرد خدایان زشت می‌آمیخته‌اند.

نشانه‌های منش و کردار خدایان ایرانیان را فردوسی از خدای‌نامه در شاهنامه بازآفرینی کرده است. در این اسطوره‌ها دیده می‌شود که ایرانیان نیک اندیشی و نیک کرداری را در منش خدایانی می‌ریخته‌اند که پشتیبان ایران بوده‌اند. کژاندیشی و بد کرداری را در منش خدایان دشمن نشان می‌داده‌اند. با همین داستان‌ها ارزش‌های اجتماعی و منش‌هایی را که ستایش می‌کرده‌اند در فرزندان خود می‌آفریده‌اند. دلآوران این داستان‌ها جاودانه هستند و نمی‌توانند از سوی دشمنانی دزده شوند ولی دشمنان می‌توانند کردار آنها را با دیدگاه خود دگرگون سازند و بر پیکر قهرمانان خود بیوشانند. به هر روی به اندکی از این ارزش‌های فرهنگی ایران اشاره می‌کنم.

جمشید نماد بزرگی، خردمندی، گستاخی، توانایی و پیروزی انسان است. ایرانیان آرمان کشورآرایی را، که آزادی، تندرستی، آسایش، مهربانی، پیشرفت ابزارسازی، گیتی نوردی و پرواز بوده‌اند، در کردار جمشید نگاشته‌اند.

چیرگی ضحاک را در ساده پنداری، خودپرستی و از خود بیگانه‌شدن مردم نشان می‌دهند. نیاز به گستاخی و پیکار با ستمکاری و مردم‌سنیزی را مردم ایران در پروراندن فریدون و گرفتار ساختن ضحاک نمایان می‌کنند. آنها مهرپروری را در سیمای ایرج به نمایش می‌گذارند. ارزش‌های فرهنگی ایرانیان در کردار و منش دلآورانی بسام، سام، زال، رستم، سیاوش، بیژن، کیخسرو به روشنی آشکار است.

(اشاره‌ای کوتاه: برخی از داستان‌هایی که مسلمانان ایران برای امامان خود بافته‌اند از همین اسطوره‌ها گرفته و با معیارهای اسلامی دگرگون کرده‌اند. تفاوت بنیادی آنها در این است که دلاوران ایران برای خشنودی مردم جانفشانی می‌کرده‌اند و امامان شیعیان برای اطاعت از اوامر الله.)

هر مردمی با اندیشه و بینش خودش ارزش‌های همگانی را در پیکر و کردار دلاوران می‌ریخته یا اگر ارزش‌هایی را از بیگانگان فرامی‌گرفته آنها را به دلاوران خویش می‌افزوده است. دلاوران ایران که به خرد و منش نیک آراسته بوده‌اند دل آور نامیده می‌شده‌اند زیرا گستاخی و بی‌باکی از منش‌های راستکاران شمرده می‌شده است.

امروز دلاوری از میان مردمی و نیز از مردم ایران برنمی‌خیزد چون دیگر آرزوهای آنها هم برایشان پیش‌نویس و تعریف شده هستند. مردمان امروز به قهرمانانی، که در فرهنگ خود آنان ریشه ندارند، می‌بالند که بتوانند آنها را در استانداردهای جهانی بی‌آزمایند. قهرمانان امروز هم دارای منش‌هایی هستند که سازندگان آنها آن منش‌ها را در خالق خود تصور می‌کنند. ورزشکاران آنها هم باید قهار، خروشان و غضبناک باشند و از این روی آنها را قهرمان = قهار نام نهاده‌اند. قهرمان باید آن ورزشی، تیزی، تندی و نیرومندی را دارا باشد که بتواند در استانداردهای جهانی در برابر دیگران ایستادگی کند. منش یا اندیشه‌ی قهرمانان مورد آزمون و بالندگی نیست. آنها برای کارکردی گماشته می‌شوند و برای همان کار پاداش می‌گیرند. برای اینکه قهرمانان در کارکرد خود نیرنگ به کار نبرند سازمانی بر آنها دیده‌بانی می‌کند. یعنی سازمان‌های جهانی قهرمانان را راستکار و جوانمرد نمی‌دانند و ناچار هستند که پیوسته، با روش‌های گوناگون، آنها را آزمایش و از مجازات‌های کزروی بترسانند.

ورزیدگی و نیرومندی این قهرمانان، که آنها را ورزشکار هم می‌نامند، آنگاه ارزشمند است که در خور زورآزمایی با قهرمانانی، به ویژه با قهرمانانی، از کشورهای دیگر باشند. پدیده‌ی نیرومندی و توانایی در آنها به خودی خود ارزشیابی نمی‌شوند. تند دویدن، وزنه‌ی سنگینی را بلند کردن یا تویی را با تندی و تیزی از دیگران ربودن هیچ گونه کاربردی برای افزودن تولید و کاستن هزینه‌ی آن ندارند. زیرا در جهان امروز، نیرومندی و توانایی ابزارهای تولیدی، ارزش این ویژگی‌ها را از انسان جدا ساخته است و انسان نیازی به پرورش و ستایش این پدیده‌ها را، در پیکر انسان، ندارد.

به هر روی ویژگی‌های این قهرمانان از بینش مردم گرفته نشده‌اند. ورزیدگی آنها در بازی‌هایی است که در خور سنجش باشد. کارکرد و بازده کار آنها با بینش مردم پیوندی ندارند بلکه بازده کار این قهرمانان ورزشکار نشانه گذاری‌ی مرزهای سیاسی در ذهن همگان است. گرچه برخی به دروغ می‌پندارند " که ورزش کرداری برای ایجاد دوستی است و باید از سیاست جدا باشد" ولی این زورآزمایی‌ها برای دوستی انجام نمی‌شوند بلکه آنها در ساختار سیاست جهانی بنیان گذارد شده است.

حکومت‌ها برای نشانه گذاری مرزهای سیاسی کشور می‌توانند قهرمانان را بسان چیزهای کمیاب یا بسان خبرگان کارآموده از بیگانگان بخرند و به نمایش بگذارند. این قهرمانان با فرهنگ مردمی پیوند ندارند آنها کارکرد خود را می‌فروشد و برآیند کارکرد آنها نگاشتن مرزهای سیاسی کشورها در ذهن مردمان است. مردمان خود را به این قهرمانان و در نتیجه به آن مرزهای سیاسی می‌چسبانند. اگر اندکی به پیدایش کشورهای بسان عمان، قطر، بحرین، کویت، دویی، که تازه به دوران رسیده‌اند، بنگریم می‌بینیم که مردم این کشورها همه عرب و مسلمان هستند و هنوز مفهوم جامعه‌ی کشوری و شهروندی را به درستی نمی‌شناسند (گذار جامعه‌ی چادر نشین به جهان الکترونیک به زمان نیاز دارد). از سوی دیگر با پول زیادی که به دست آنها داده می‌شود انگیزه‌ی خشم و جنگاوری، به ویژه بر ضد عرب و مسلمان، در آنها فرونشسته است. این مردم اندک اندک، با همکاری در نمایش بازی‌های جهانی، با مرزهای سیاسی این کشورها پیوند پیدا می‌کنند و باید از آنها پاسداری کنند. زمانی پاسداری از مرزها مفهومی

دارد که دشمنی وجود داشته باشد. زمانی که دشمن حتا در ذهن مردم پیدا شود آن مردم نیاز به جنگ‌افزار و لشکرآرایی دارند. برای آشنا کردن این مردم با مرزهای گذشته شده نیاز به کسانی هست که بتوانند در این بازی‌ها همکاری کنند. تنها کارکرد این بازیکنان برای این کشورها مهم است نه بینش یا منش آنها.

اگر هم اندکی کشورهای پیشین را که پاره پاره شده‌اند، چون یوگسلاوی، یا به هم پیوسته‌اند، چون آلمان خاوری و آلمان باختری، به یاد بیاوریم می‌بینیم که کارکرد بازی‌های جهانی سیاسی است و قهرمانان ورزشی گماشتگان این کارکرد هستند.

بهره‌ای که می‌خواهم از این نمونه‌ها و نشانه‌های گفته شده بگیرم این است که در جهان امروز مفهوم همه چیز پیشاپیش برای انسان تعریف می‌شود. مهم این نیست که مفهوم پدیده‌های هستی به راستی یا به دروغ تعریف شده‌اند مهم این است که ما ناچاریم با همین پیش‌نوشته‌ها همگام شویم. اینکه مفهوم درست پدیده‌هایی بسان دانش، تمدن، آزادی، کشور، شهروند، نیک و بد چیست و چگونه می‌توانند باشند ما را در راه رسیدن به آرمان‌های مان یاری نمی‌کند زیرا آرمان‌های مان را هم از همین پیش‌نوشته‌ها برداشت می‌کنیم. شاید شناسایی راست و درست این پدیده‌ها ما را در شناسایی تنگ‌گذاری که در آن پیش‌روی داریم یاری کند.

انسان سرنوشتی ندارد که از پیش نوشته شده باشد ولی انسان در جهانی زاییده می‌شود که پیشینیان آن را سامان داده یا آشفته کرده‌اند. انسان از برخورد و آمیزش پدیده‌های دیگر در یک برش زمانی، در پراگندگی از این آشوب‌ها و نابسامانی‌ها، زاییده می‌شود. ویژگی‌هایی که به این زمان پیوند دارند بی‌همتا هستند و پیوسته در برخورد با هر پدیده‌ای چهره‌ی ویژه‌ای را پیدا می‌کنند. همه‌ی این آشوب‌های آشفته، که ویژگی‌های بی‌همتا دارند، ما را در روند زندگی همراهی می‌کنند.

آزادی انسان، برای گزیدن پدیده‌هایی که زندگی ویژه‌ی او را می‌سازند، در تنگ‌گذاری است که بیشترین بخش آن به تصرف عقیده‌های اندیشه‌سوز درآمده است. این است که میدان جنبش هر کس با هم تنگ‌تر می‌شود ولی نیروی این جنبش را هرکس می‌تواند نسبت به توان خود فراهم کند. امکان‌های جوانان امروز در گزیدن پیشه‌هایی است که می‌توانند روند زندگی آنها را در این جامعه آسان‌تر یا سخت‌تر کنند. یعنی گوناگونی سرنوشت جوانان امروز با آن چیزهایی که زندگی مردم گذشته را می‌ساخته است یا پدیده‌هایی که سرنوشت‌های آیندگان را می‌سازند برابر و همسان نیستند. یعنی ما باید پیوسته، برای پیشرفت تمدن، روش‌هایی را تازه به تازه بیاموزیم که با انگیزه‌ها و نیازهای خودمان هماهنگ باشند.

پیشینیان می‌پنداشته‌اند که سرنوشت آنها را خدایانی چون آسمان، فلک یا زمان که او را زروان می‌خوانده‌اند پیشاپیش می‌نویسند. امروز ما می‌دانیم که آسمان یا ستارگان در سرنوشت روند زندگی انسان پیوندی ندارند. ولی از نشانه‌هایی، که در روند زندگی آشکار می‌شوند، می‌توان برداشت کرد که سرنوشت تمدن بشر را فرمانروایان امروز جهان پیشاپیش نوشته‌اند. جریان این تمدن، که باشتاب پیش می‌رود، بر همه‌ی مردمان جهان خواهد گذشت و هیچ کشوری را از این سرنوشت گریزی نیست. فرمانروایان روند زندگی را بر اساس تولیدهای بی‌شمار خود آماده می‌سازند. یعنی می‌توان تصور کرد که، برای فروش کالای الکتریکی همه‌ی خانه‌های جهان به جریان برق پیوند خواهند داشت، لوله‌های آب باید از همه‌ی خانه‌ها بگذرد و همه‌ی خانه‌ها برای کاربرد ماشین رختشویی آماده می‌شوند، همه‌ی مردم برای بهره‌مند شدن از این تمدن درخشان به پول و در نتیجه به کار نیاز دارند.

سرنوشت همه‌ی مردمان، در جریان پیشرفت این تمدن، آنست که آنها به نیروی کار و به بازار فروش تولیدهایی تبدیل خواهند شد که فرمانروایان جهان در برنامه‌های خود پیش‌نویس کرده‌اند.

مردم را نیازی نیست که حکومتی را در سوی فن‌آوری و ساختن ابزارهای تولیدی بکشانند چون جریان این تمدن دیر یا زود همه جای جهان را می‌پوشاند. با وارد کردن ماشین‌های ابزارسازی مدرن ناگهان کشورهای بدون داشتن دانش پیشرفته سازندهی کالاهای مدرن می‌شوند. به هر روی این تمدن که امروز در جهان گسترده می‌شود، تمدنی است خریدنی، از برآیند دانش و پژوهش آن شهروندانی نیست که نشانه‌های آن را پرورش می‌دهند.

کشورهای امروز جهان، در راه پیشرفت تمدن، در چنبره‌ی دو فرمانروای بزرگ جهان جای دارند. یکی آمریکاست که کوشش می‌کند تا روند حکومت‌های جهان را با برنامه‌های خود، که بازسازی است، هماهنگ کند. این است که هرگاه روند حکومتی دگرگون شود جریان سوداگری آمریکا در تولید و بازار کالا اندکی آشفته می‌شود و آمریکا پیوسته درگیر تنش‌زدایی با این حکومت‌ها است. دیگری انگلستان است، که با مهربانی و نوازش پیشوایان مذهبی یا سران قبیله‌های نیمه‌جان آنها را مرید خود ساخته است. بنابراین، در هر حکومتی، ذهن مردم مهارشده در دست پیشوایان مذهبی یا به فرمان سرکرده‌ی قبیله است و افسار این رهبران هم به پشت کالسکه‌ی انگلستان بند شده است. این است که انگلستان کمتر نگران حکومت است بلکه بیشتر نگران پاره شدن پیوند مردم با ذهنیاتی است که او افسارشان را در دست دارد.

نیاز این فرمانروایان به مردم بیشتر برای نیاز روزافزون مردم است و نیاز مردم به پول برای فرمانروایان بسان انباری است که خودبخود نیروی تولید را ارزان نگه می‌دارد. اینکه شیوه‌ی حکومتی چگونه و با چه معیاری باشد برای فرمانروایان جهان تنها در پیوند با تولید و بازارفروش در خور بررسی است. اینکه این شیوه با خردمندی یا ایمان، با مردمسالاری یا الله‌سالاری، با راستکاری یا دروغ‌نویسی، با آزادی یا سرافکندگی مردمان بسته یا گسسته باشد از میزان سود آنها نمی‌کاهد.

یعنی مردم ایران ناچارند که با پیشرفت تکنیک همگام و همیار باشند و این سرنوشتی است که برای همه‌ی مردمان نوشته شده است ولی آنها مجبور نیستند که در زیر ستم حکومت اسلامی بسر ببرند.

شیره‌ی گفتار در این است که آمریکا خواستار است تا حکومتی را در ایران پایه‌گذاری کند که آزادی را در راه سوداگری و پیشرفت تمدن مدرن بپذیرد. اروپا به ویژه انگلستان هم همین آرمان را دارند با این تفاوت که آنها از پیشوایان مذهبی می‌خواهند تا راهگشای آنها در راه رسیدن به این آرمان باشند. در این داد و ستدها آزادی و ارزش‌های فرهنگی مردم ایران و حتی کشور ایران پدیده‌ای نیستند که برانگیزندی کارکرد آنها در این راه باشند.

اگر روشن‌اندیشان ایران بپذیرند که راه آزادی مردم ایران از راه شناخت فرهنگ خودشان می‌گذرد، و این شناخت بدون گسستن از عقیده‌های پوسیده‌ی مذهبی ناممکن است، آنگاه هم مردم ایران به آزادی که در فرهنگ خودشان نهفته است می‌رسند و هم فرمانروایان جهان، آمریکا و اروپا، می‌توانند بدون نگرانی و ستیزه‌جویی به تولید و بازارسازی خود در ایران بپردازند.

مردمسالاری بدون نفوذ عقیده‌های مذهبی و جدا از نفوذ حکومت‌های بیگانه به معنای کشورآرایی بدون همکاری و همیاری حکومت‌های بیگانه نیست. همکاری با حکومت‌های بیگانه برای پیشرفت این تمدن هم به معنای واگذار کردن کشورآرایی به بیگانگان نیست.

تن به سرنوشت جهان سپردن با سرسپردن به دشمنان آزادی و مردم‌ستیزان حکومت اسلامی بسیار تفاوت دارد.

مردو آناهید

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

